

دفتر سوم مثنوی مولانا، بیت ۱۶۱

آنکه یابد بوی حق را از یمن
چون نیابد بوی باطن را ز من؟

در اینجا مولانا درست است که به حضرت رسول و داستان ارادتِ او پس قرن‌ها به او صحبت می‌کند و اینکه ارتعاش دوستی او از کیلومترها آن طرف‌تر به آن حضرت رسیده بود اما ضمن آن می‌خواهد بگوید انسان زنده به حضور که از فاصله‌های دور باطنِ انسانها را می‌خواند چگونه ممکن است که سرِ درونِ ما را از نزدیک و در اعمال و گفتارِ ما نخواند؟

همچنین یک نکته ریز در کلام مولانا وجود دارد و آن اشاره او به خودِ انسان است و روی سخن او با هر یک از ماست که می‌توانیم جای حضرت رسول باشیم. می‌گوید آخر با چنین استعداد و قابلیت که در هر انسان به عنوان امتدادِ خدا وجود دارد، چگونه متوجه باطنِ اتفاقات و حقیقتِ خود و خداوند نمی‌شود و همه عمر سرگرمِ قضاوت کردنِ ظاهرِ اتفاقات و مقاومت در برابر آنها می‌شود؟

هفته‌های گذشته پر از اتفاقاتی بود که ذهنِ من آنها را به دو دسته تلخ و شیرین تقسیم کرده بود اما مولانا به صورتِ عجیبی در برنامه‌های اخیر گنج حضور تاکید کرده بود که یار در آخر زمان کرد طرب‌سازیی... باطنِ او جدِّ جدِّ ظاهرِ او بازیی...

اینکه خداوند بازی می‌کند و ما در من ذهنی چقدر بی‌ظرفیت و فضا بند هستیم و خیلی اتفاقات را جدی گرفتیم.

یا خیلی از آنها سرمست می‌شویم و ساده‌لوحانه احساس می‌کنیم که کامروا شدیم و یا احساس بدبختی و بدشانسی می‌کنیم.

بسیار متحیرم از نظم و خردِ بی‌نظیرِ خداوند در به وجود آوردنِ اتفاقات و این همزمانی و همزمانی آنها برای بیداری ما، حالا متوجه می‌شوم که چگونه جمادات و نباتات با ما حرف می‌زنند. همه حاملِ پیغامِ خداوند و مطیعِ امر و فرمانِ اویند و در خدمتِ او به صف گشته‌اند.

روزهای اخیر یکی از خیزهای همه‌گیری بیماریست و ما در انتهای مسیر درمان شاهد نظم عظیم و درس جانانه زندگی به نوع بشر می‌باشیم که متناسب با هر گونه رفتار و تخریبی که در نواحی مختلف از جهان از ما انسانها سر زده است می‌باشد.

مولانا برای ما شرح عجیبی داده است که یار مشغول بازیست منتهی نه بازی از روی سرگرمی و یا قهر و غضب بلکه از روی مهر و از روی حمایت برای بیداری و برای عبرت، و برای آمادگی و دریافتن عزمی برای تبدیل شدن.

از نزدیک شاهد اتفاقات عجیبی بوده‌ام، در اوج کمبود دارو و وضعیت اقتصادی نامناسب که به صورت جمعی برای خود رقم زده‌ایم، همزمان شمار افرادی که برای کمک مالی داوطلب می‌شوند افزایش یافته است و به صورت عجیبی مردم با اینهمه کمبود دارو و نواقصی که وجود دارد آرام‌تر و متواضع‌تر شده‌اند. چرا که به روشنی مشمول ریب المنون شده‌ایم. اما همزمان حمایت و عنایت زندگی با ماست. اتفاقات آنقدر قدرتمند و گویا شده‌اند که چاره‌ای جز پذیرش و تسلیم نیست. اما سهم ما در توصیه صبر و فضاگشایی به واسطه عمل کردن نه حرف زدن چقدر است؟ چقدر می‌خواهیم قدر این روزها را بدانیم که زندگی اراده‌ای جدی و عاجل برای باز کردن دوباره دیدگان بصیر ما پیدا کرده است؛ دیدگانی که در من ذهنی خواب‌زده شده است.

اشاره ام به غزل ۹۴۵ مولاناست که به زیبایی در برنامه ۸۰۴ به تاریخ ۶ اسفند ۹۸ اجرا شد و در آن مولانا شاهدهی قدرتمند از سوره حشر آورده بود.

ندای فاعْتَبِرُوا بشنوید اُولَ الْأَبْصَارِ
نه کودکیست، سر آستین چه می‌خایید؟

«... فاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ»

«... پس ای اهل بصیرت، عبرت بگیرید.»

قرآن کریم، سوره حشر، آیه ۲

اوست آن خدایی که نخستین بار کسانی از اهل کتاب را که کافر بودند، از خانه‌هایشان بیرون راند و شما نمی‌پنداشتید که بیرون روند. آنها نیز می‌پنداشتند حصارهاشان را توان آن هست که در برابر خدا نگهدارشان باشد.

خدا از سویی که گمانش را نمی‌کردند بر آنها تاخت آورد و در دلشان وحشت افکند، چنان که خانه‌های خود را به دست خود و به دست مؤمنان خراب می‌کردند. پس ای اهل بصیرت، عبرت بگیرید.

غزل و برنامه و سوره‌ای که برای من سراسر درس و انگیزه‌ای برای تبدیل شد.

لزوم تغییر رفتار سریع ما و تواضع و فروتنی و تسلیم در برابر اراده خدا و پیاده شدن از مرکب تکبر، زیاده خواهی و خودخواهی من ذهنی و یادآوری و هشدار زندگی به انسان برای آگاه شدن از منظور اصلی از آفرینش او برای خدمت به زندگی به واسطه حمایت، فضاگشایی و بسط عشق در میان همه باشندگان عالم؛ منظوری که لزوم به اجرا درآوردن آن به صورت عاجل محسوس است.

هشدار که تمام بزرگان در طول تاریخ و همه ادوار به انسانها داده‌اند که آنقدر وقت را ناآگاهانه تلف نکنید و کار کوتاه را دراز نکنید، که مشمول ریب المنون شوید.

آنقدر عمر را صرف بازی و ظاهر جهان نکنید که از مقصود و باطن زندگی بی‌خبر شوید تا غافلانه در درد خودپرستی بمیرید.

ارادتمند شما، حسام از مازندرانندای فاعتبروا